



## غیاث الدین جمشید کاشانی

و

### سلطان جلال الدین اسکندر پادشاه اصفهان

در شماره‌های سوم و چهارم از سال دهم مجله تعلیم و تربیت که با نام جدید آسوزش و پرورش به سال ۱۳۱۹ زیر مسؤلیت این جانب منتشر میشد تحقیقی مفصل و دنبال‌دار در باره تاریخ زندگانی و آثار غیاث الدین جمشید کاشانی ریاضیدان بزرگ ایران به قلم مسدیر مجله انتشار یافت که تا آن روز در زمینه خود کاری بی سابقه بود، چه دانشمند هموطن و مظلوم و فراموش شده‌ای را که در فرهنگ جدید ایران از او نامی در میان نمی‌آمد بر بساط تعمیق و تعریف بداهل علم مینهاد. حسن تأثیر این مقاله در محیط فرهنگی آن روز سبب شد که نویسندگان ناگزیر از ترک مسؤلیت اداره آن مجله کردند و در نتیجه مقاله مزبور ناتمام ماند و از دو نامه غیاث الدین به پدرش تنها نامه اولش به چاپ رسید و از مجموعه آثار او پیش از پنج اثر شناسانده نشد. ممتن مقاله که شامل چند اثر دیگر او می‌بود بار و نوشت نامۀ دوم غیاث الدین از سمرقند به پدرش، در چاپخانه بماند تا از میان رفت. بدین ترتیب تنها زیج خاقانی و زیج تسهیلات و سلم السماء و رسالۀ محیطیه و رسالۀ و تروجیب از تألیفات او بطور ناقص در بخش دوم از مقاله شناخته شد ولی بخش سوم از آن که به معرفی تتمۀ و تروجیب و مفتاح الحساب و تلخیص المفتاح و لباب اسکندری و شرح آلات رصد اختصاص داشت، با حواشی و توضیحات به سبب تغییر وضع مجله و اختلاف ذوق و سلیقه مدیر مسئول مجله درج و انتشار نیافت.

\* استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

این مقاله که در ایران برای نویسنده اش جز جلب زیان و دردسر نتیجه ای نداشت از سال انتشار آن که مطابق با ۱۹۴۱ میلادی باشد در محافل علمی خارج ایران همت محققان خارجی را برانگیخت تا این منجم و راصد بزرگ فراموش شده وطن ما و آثار او را مورد توجه و بحث خاص قرار بدهند.

نخستین بار دکتر کندی امریکائی استاد ریاضیات دانشگاه امریکائی بیروت و معلم پیشین مدرسه البرز تهران با الهام از آن مقاله به نشر اصل و ترجمه نامندپسر به پدر، از روی متن چاپی مجله آموزش و پرورش پرداخت و دنباله کار تحقیق را که در طهران قطع شده بود از سال ۱۹۴۷ بدین طرف در لبنان و اتا زونی گرفت و چندین مقاله در مطبوعات امریکا راجع به غیاث الدین نوشت.

لوکی دانشمند آلمانی که از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ درباره برخی از آثار فکری غیاث الدین به تتبع و تحقیق میپرداخت معلوم نیست تا چه اندازه از موضوع مجله و مقاله غیاث الدین چاپ ۱۹۴۱ کسب اطلاع کرده بود.

پروفوسور آیدین صایلی استاد دانشگاه آنکارا با استفاده از متن چاپ شده طهران و مراجعه به تصویر اصل نسخه ای که متن چاپی از روی آن نقل شده بود، اصل نامه را به فارسی با مقدمه و توضیحاتی به زبان انگلیسی در آنکارا به چاپ رسانید.

خوشبختانه دنباله این کار دیگر بریده نشد و در ایران آقای دکتر ابوالقاسم قربانی استاد پرکار ریاضیات دانشگاه طهران بر اساس همه کارهائی که پیش از سال ۱۹۷۰ میلادی در شرق و غرب انجام گرفته بود، تالیفی جامع به نام «کاشانی نامه» در جزو انتشارات دانشگاه طهران به سال ۱۳۵۰ انتشار داد که نقطه اوج معرفت به احوال و آثار غیاث الدین را نشان میدهد. کتاب آقای دکتر قربانی این امتیاز را دارد که در آن به همه مدارک قبلی مراجعه شده و حاصل برداشت و دریافت مؤلف را از جمع میان آنها در این مجموعه به نظر محققان رسانیده است. ناقص ماندن مقاله سال ۱۳۱۹ = ۱۹۴۱ و عدم انتشار بخش سومش از طرف مدیر مسئول جدید مجله آموزش و پرورش، آقایان کندی و دیگران و از جمله آقای دکتر قربانی را از تتمه مطالب آن بحث که بر زندگانی غیاث الدین جمشید و آثار او روشنی بیشتری می افکند بی خبر گذارد.

در نتیجه همین نقص اطلاع بر مندرجات کامل مقاله برخی از نقاط زندگانی و روابط او با رجال معروف عصرش مجهول ماند. از آنجا که همه محققین فاضل شرق و غرب در تحقیق خود راجع به غیاث الدین جنبه ریاضی او را در نظر میگیرند دیگر در کارهای

خودچندان توجهی به موضوعات تاریخی مربوط به دوره حیات او نداشته و آن را بمنزله فرع میپنداشته‌اند.

این امر سبب شده که آقایان دکتر کندی و دکتر قربانی در تاریخ انتقال غیاث‌الدین از کاشان به سمرقند سال ۸۱۶ را که در مقاله‌ی مجله آموزش و پرورش، آخرین موقع محتمل دانسته بودم حدس درست ندانسته و در درجه اول بدین نکته اتکا ورزیده‌اند که غیاث‌الدین رساله‌ی آلات رصد خود، را در کاشان به سال ۸۱۸ نوشته و بنا بر این تا این سال هفتوزده‌مقیم کاشان بوده و بدین نکته توجه نشده است که در پایان رساله تاریخ تحریر نسخه‌ای را بدخط غیاث آورده و نه تاریخ تألیف رساله را که بی‌شک از سال ۸۱۷ نمیتوانسته تجاوز بکند. غیاث‌الدین در مقدمه این رساله میگوید که «بر حسب فرمان پادشاه اسلام... القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین، الواثق بالله الاکبر، السلطان اسکندر خلدالله ملکه و خلافته و سلطانه... در سلک تحریر آمد.»

صاحب این القاب بطور مسلم همان کسی میباشد که غیاث‌الدین جمشید لباب اسکندری بامختصر هیئت را نیز به نام او تألیف کرده و در دیباچه القاب او چنین نوشته است

«خليفة ارض الله عم نواله جلال لدين الله جل جلاله»

الواثق بعناية الله الاکبر جلال الحق والسلطنة والدنيا والدين اسکندر بهادر» بنا بر این جلال‌الدین اسکندر با القاب مذکور نمیتواند جلال‌الدین اسکندر پسر قرايوسف قراقویونلو باشد که در سال ۸۲۳ یعنی ۵ سال بعد از تاریخ تألیف رساله هیئت در تبریز به جای پدرش نشست و بر کاشان هم سلطه‌ای نداشت بلکه حوزه تسلط او از قزوین و زنجان تجاوز نمی‌کرد. پس آن جلال‌الدین اسکندر دیگر همانا پسر عمر شیخ و برادرزاده میرزا شاعرخ و پسرزاده امیر تیمور است که از سال ۸۱۳ تا ۸۱۶ بر فارس و اصفهان مستولی بود و در سال ۸۱۶ چنانکه عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین نوشته:

«در این سال میرزا اسکندر اظهار خلاف (باشاعرخ) کرد... کافی اسلام را بسط طرف سیستان و قندهار و گرمسیر نامزد فرمود... و مکاتبات مصدر به این عبارت: القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر، من امره المطاع، روان کرده...»

از مقایسه لقبها و نعتهای «القائم بامور المسلمین» و ولی امیر المؤمنین» در مقدمه رساله‌ی آلات با عبارتی که از مطلع السعدین نقل شد چنین استنباط میشود که این جلال‌الدین اسکندر همان شاهزاده تیموری است که در سال ۸۱۶ بر عرش سلطان شاعرخ عمیقان و ورزید و ادعای سلطنت کرد و در صدد برآمد که با خلفای عباسی مصر مربوط شود و مانند آل مظفر از آنان خلعت و لوا بستاند ولی در جمادی الاولی سال ۸۱۷ پس از جنگ باشاعرخ مغلوب و از پایتخت خود اصفهان گریخت و تا سال ۸۱۸ که به دست برادرش میرزا رستم کشته شد

همواره نابینا و سرگردان میزیست.

چندسال پیش از این جنگی خطی از اوایل صدۀ یازدهم که میرزا ابوالقاسم ترشیزی حاکم مازندران و ممدوح طالب آملی شاعر از منشآت و اشعار قدیم و جدید گرد آورده بود در دسترس استفاده ام قرار گرفت .

در این مجموعه مکتوبی درج شده بود که از دارالسلطنۀ اصفهان در زمان طغیان جلال الدین اسکندر، به شهر یزد برای سیدقوام الدین مقیم یزد از رجال آن عصر نوشته شده و او را به حضور در اصفهان دعوت کرده بود . این مکتوب که نام نویسنده اش شناخته نیست و تا کنون نسخه دیگری از آن به نظر نرسیده است بر رجال علم و ادب و هنر آن زمان، و سلطان اسکندر بوضع اصفهان، روشنائی فوق العاده می افکند و برای آنکه بیشتر از مفاد آن بهره ببریم به نقل قسمتهائی از عین آن نامه می پردازیم . صاحب مکتوب چنانکه از سیاق نگارش او میتوان دریافت شخصیت معتبری از حاشیه سلطان جلال الدین اسکندر بوده که میتوانسته در تحریر خود با قدرت بیان و اطمینان بیشتری به عرض مطلب بپردازد .

پس از اظهار اشتیاق به ملاقات و مخاطب خود، چنین مینویسد:

«این حروف در او اسط ماه صفر قلمی شد از حالی که موجبات محامد بی پایان ربانی است اعلام می رود که جهت استدعای عزیمت آن جناب کتابتی کرده بود، تا غایت در آن باب چنانچه شیوه مزاج مبارک آن عزیز است تهاون نموده حال آنکه امروز دارالامان اصفهان جامعیتی دارد که در مجموع بسیط زمین مثل آن بلکه نزدیک بدان متصور نیست . اولاً پادشاهی کامکار و دولتیار چون سلطان جلال الدین اسکندر خلد الله ملکه و سلطانه و خلافتی که بی تکلف و مبالغه خاتم سلاطین جوانبخت و خواقین صاحب تاج و تخت است، آیین سلطنت را به نوعی آراسته که اخبار جمشید و فریدون افسانه گشت و اعلام معدلت را بر رتیبی افراشته که روایت حکایت کیخسرو و انوشیروان تعال و بهانه شد و معدلت بیشتر از قات به اظهار علوم حقیقی و نشر معارف یقینی که علمای نامدار و فضیلا بلند مقدار از تحقیق آن قاصر اند اشتغال می فرمایند و سیاس برکات آن به روزگار همگنان فایض میشود و حقیقت آنکه فضایل و کمالات آن پادشاه بیهمال بیش از آن است که صفت تواند کرد و قابل تقریر و تحریر باشد .

خداوند رای و خداوند داد      زدادش خردمند فیروز و شاد .

زمین گلشن از پایه تخت اوست      زمان روشن از پرتو بخت اوست .

ثانیا از زمرۀ سادات عظام که نور دیده عالم و عالمیانند جمعی که به اتفاق اهل عالم عظیم المثلند ملازمت بارگاه سپهر اشتباه را التزام مینمایند چون سید شریف که اشعه انوار علوم و مصنفات او خاقین را منور ساخته و نفحات تحقیقاتش مشام مستمندان را

شرقاً و غرباً معطر کرده

وسید سلیمان که مکارمش سنت اجواد عرب را در مملکت عجم احیا میکند و اخلاق مصطفوی و شمایل مرتضوی را بر نظر ارباب بصیرت جلوه میدهد .

فردا که هر کسی به شفیعی ز نند دست  
مائیم و دست و دامن اولاد مصطفی  
ثالثاً از مشایخ و اهل کمال چون شیخ تاج الدین گیلانی که با وجود آنکه در خرابات،  
علم رندی برافراخته و محصول کونین را در قمارخانه تجرید و تفرید او بساخته، آثار  
کرامت او چون خورشید شارقت و بندگی حضرت سلطان آفاق در مقام ارادت منخس  
صادق .

نومیدهم مباحث که رندان باده نوش  
ناگه زیك خروش به منزل رسیده اند .  
رابعاً از امرای بهرام شوکت گردون رفعت جمعی اند که از جهانگیری با دارا مدارا  
نکنند و بهرام را چون گورشکار کنند و شهرت ایشان در مشارق و مغارب چون آفتاب از  
تعریف مستغنی است .

همه را بارماح خطی شغل  
نیزه در دست شان چوپیشان مار  
خامساً از وزرای دولتمند چون خواجه غیاث الحق والدین محمد که بدحسن کنایت  
و فرط شهامت حافظ اوضاع مملکت و ناظم عقود سلطنت و با وجود آنکه بیشتر اوقات  
شریفش مستغرق امور جمهور و انجاء مصالح نزدیک و دور است، هر هفته در غرائب  
علوم و فنایس فنون نسخه سازد و تحفه پردازد که سلاطین کشور دانش آن را دره التاج تارک  
فضایل شمرند و نتیجه و شاح مفاخر و مآثر گویند .

آصف امروز زنده میبایست  
تا ببیند و زیر مملکت جسم  
که مهام امور مملکت و دین  
چون مرکب کند به سیف و قلم .  
سادساً از قضات دین پرور شرع گستر چون شمس الدین جزری که در علم و تقوی  
آیتی و در مشرب امام قرشی رایتی است و مولانا عبدالرحمن که در گلزار نقد از شقایق  
نعمان دانه های افشاند و گریبان مستعدان را ریاحین آگین میگرداند . و مولانا قوام الدین  
فالی که از چند سال بازنش و از دودمان قضا و حکومت شرع مطهرست و فنسلیت او در سایر  
علوم در پیش همگنان ثابت و مقرر .

قضات شرع پرور زیب ملکنند  
به غرقاب و قایع عمچو فلکنند  
اصول دین از ایشان استوارست  
سریر ملک از ایشان پایدار است .  
سابعاً از طبقات علما و محدثان و فقها چون مولانا صابن الدین علی که نصوص  
علوم را به نقوش حقایق نگاشته و از فتوحات و عوارف لاریبی مسترشدان را بهره برداشته و  
سید محمد سید شریف که نهال برومند چمن علوم و معارفست و با وجود حوادث سن به

رموز علوم اکابر علماء زمان واقف و عارف و مولانا زین الدین رجائی که اباعن جد از حافظان احادیث نبوی و ضابطان اخبار مصطفویست و عمر دیر باز را در تحقیق آن علم عزیز و سایر شریعات صرف کرده و همواره بر فراز منبر مریدان صادق و معتقدان موافق را به مواعظ و نصایح پرورده و مولانا شرف الدین علی که به میدان دانش از هر فنی گوی سبق از سایر اقران لابلکه از جمیع هنرمندان ربوده و در ادعای فضایل عقلی و نقلی، علی رؤس الملاء به زبان حقایق ترجمان ید بیضا نموده .

اهل علمند آفتاب زمان      که همه ره به نورشان یابند .  
همه گمراه شوند خلق جهان      گر نه ایشان چو اختران باشند .

نامنّا از منجمان چون مولانا عماد الدین و مولانا غیاث الدین و مولانا بدر الدین که مسالك افلاك به درج و دقائق پیموده اند و طبایع کواکب سیاره و ثابت را و آثار انظارشان به نقیر و قیل میر نموده

همه همراز مجلس انجم      همه جاسوس کشور افلاك .

تاسما از اطبا چون مولانا علاء الدین منصور و مولانا حکیم الدین و مولانا نظام الدین که انفاس ایشان چون دم مسیحا، ناموس جالینوس شکسته و فصول بقراط در آب بی اعتباری شسته .

چونکه حرامی در دره زن جانها شود      بدرقه عمر را قافله ایشان کنند...»  
عاشرا (اسامی حفاظ قرآن و موزنان بلند آوازه و اهل طرب و ارباب ساز و خطاطان و مجادان که در آن میان نام معروف رامینگریم).

میس می افزاید :

«واگر چنانچه از هنرمندان هر حرفه که در آستان سلطنت آشیان اند به ذکر یکی از مدبلكه از هزار خوض رود کتاب به اطناب انجامد و موجب ملالت و سامت شود . غرض که مجمعی چنین آراسته و موسم عیش و طرب پیراسته اگر آن عزیز من بعد در عزیمت تهاون نماید غایت بی طریقی بود و همانا معلوم نکرده که یرلیغ همایون جهان مطاع صادر شده که همگنان از دور و نزدیک متوجه این صوب شوند . . . الیه البته چون این مکتوب به شرف مطالعه رسد سبک عنان توجه بدین جانب دهد و گرانر کابی اصلا جایز نشمارد . مبالغه احتیاج ندانست.»

از مفاد این مکتوب که در احضار یکی از معاریف یزد بر طبق فرمان صادر ابلاغ شده است معلوم میشود که جلال الدین اسکندر نبیره تیمور که از ۸۱۲ بعد جمع میان حکومت اصفهان و فارس میکرد فضلا و علمای قلمرو حکومت خود را به اصفهان آورده بود که میخواست پایتخت آینده او در مقابل سمرقند باشد .



از افراد معروف زمان که به این درخواست اسکندر تسلیم شده بودند میرسید شریف جرجانی و عالم معروف که پس از مرگ تیمور توانست از سمرقند به شیراز باز آید باشمس الدین جزری دمشقی عالم معروف فن تجوید که در شیراز به سر میبرد و صابن الدین علی تر که حکیم عارف و علاء الدین منصور طیب نامی و مولف حاوی فارسی برد که از شیراز و سمرقند به اصفهان نقل مکان کردند تا به جلوه پایتخت سلطان اسکندر رونق بدهند .

نام مولانا غیاث الدین در جزو اسامی منجمان گرچه لقب را از اسم خاص او جدا کرده است ولی به قرینه نام مولانا بدرالدین که از منجمان همصرغیثات الدین در کاشان و سمرقند بوده و وجود لباب اسکندری و رساله تعریف آلات رصد که غیاث الدین جمشید به نام همین سلطان جلال الدین اسکندر مدعی سلطنت شاهرخ تألیف کرده است، باید این نام وارد برنامه را بر غیاث الدین جمشید کاشانی تطبیق کرد . در برخی از آثار دیگر غیاث الدین دیده ام که به مشاهده شکل هندسی مقرنس در بناهای شهر اصفهان برای مساحت اشاره میکند، مقرنسهایی که هنوز عین آنها در ایوانهای قدیمی مسجد جامع به چشم می رسد ، و این خود گواه آن است که غیاث الدین هم بنا به دستور اسکندر از کاشان به اصفهان نقل مکان کرده و سمت منجم حضور اسکندر را پیدا کرده بود . تألیف این دواثر باقید عنوان و القابی که جلال الدین اسکندر در سال ۸۱۶ بر خود بسته بود چنین مینماید که لباب اسکندری و رساله تعریف آلات رصد در همان سال ۸۱۶ نوشته شده است که او خود را سلطان اسلام کرد و قید تبعیت از شاهرخ را برداشت و نه سال ۸۱۵ که هنوز عنوان ولی امیر المؤمنین و قائم بامور المسلمین را بر خود نبسته بود و نه سال ۸۱۷ که در جمادی الاولی از آن سال محصور شدن و گریختن او از اصفهان به خارج پیش آمد .

زیچ خاقانی که کهنه ترین نسخه آن بانام شاهرخ همراه است و به صورت مسوده و به تاریخ ۸۱۶ محفوظ مانده باید در اصل بنا به درخواست اسکندر و یا برای تقدیم به او تدوین شده ولی بعد از انجام تدوین در اثر سقوط وی، به اسم شاهرخ سلطان غالب در آمده باشد . و این امر قطعاً قبل از سال ۸۱۸ اتفاق افتاده که در پایان نسخه آلات رصد تاریخ تحریر، و نه تألیف رساله، قید شده است .

کسانی که رساله مزبور را خوانده اند میدانند از حیث تفصیل مطالب و توضیح اشکال به پایه رساله آلات رصد مراغه و یا رساله آلات رصد مرو خازنی نمیرسد و زمینه واضحی برای تصویر آلات رصد به دست نمیدهد بلکه فهرست مجملی از اسامی برخی آلات رصدی است که وجود آنها برای بنای رصدخانه ای نظیر رصدخانه مراغه ضرورت داشت . مسلم است آلات رصدخانه مراغه که هنوز برپا و دایر بود و مولانا بدرالدین منجم معهود در آن جابه تحصیل و تحقیق پرداخته بود، نمونه ای برای تنظیم این فهرست اسامی آلات رصد بوده است . وجود زیچ خاقانی در همین جزء از زمان به صورت مسوده که حاصل رصد های قبلی غیاث الدین در کاشان بوده است و تقدیم رساله آلات رصد به اسکندر ، این احتمال

را پیش می‌آورد که غیاث سودای تأسیس رصدخانه‌ای در اصفهان برای رصد کواکب با حمایت سلطان جلال‌الدین اسکندر در سرداشته‌است. از طرف دیگر باید محل تألیف این دو رساله را چنانکه اشاره رفت در اصفهان به‌روزگار الزام غیاث‌الدین به توقف در پایتخت سلطان جلال‌الدین اسکندر دانست. وجود تاریخ ۸۱۶ برزیج خاقانی آنهم به نام شاهرخ خود قرینه به‌دست می‌دهد که در این سال یعنی سال قیام اسکندر و آغاز برخورد نظامی و پیش از محاصره اصفهان، غیاث‌الدین از اصفهان به کاشان بازگشته و هنگام سفر شاهرخ از راهری و کاشان برای محاصره اصفهان به او پیوسته و کتاب زیج آماده کرده خود را به نام او در آورده باشد. به هر صورت تاریخ انتقال غیاث‌الدین از کاشان به سمرقند مقدم بر سال ۸۱۸ بوده که در آغاز آن مال جلال‌الدین اسکندر آواره و بدست برادر کشته شد. و در این صورت استنباط مشترك آقایان دکتر کندی و دکتر قربانی درباره تاریخ مسافرت غیاث‌الدین از کاشان به سمرقند نمیتواند تحقق پیدا کند.

تصور میشود در «غیاث‌الدین نامه» ضمن ذکر دلیل دوم برد حدس این جانب راجع به انتقال غیاث‌الدین به سمرقند اشتباهی که در ذیل رقم ۸ از صفحه کاشانی نامه راجع به تقدیم زیج خاقانی به الخ بیک بر قلم مؤلف رفته تکرار شده باشد. در صورتیکه تا کنون نسخه‌ای که واجد چنین مزیتی باشد از این کتاب سراغ نشده و صفت خاقانی یا سلطان اعظم که عنوان شاهرخ بوده بر الخ بیک پسرش که در ماوراءالنهر تبعیت و نیابت پدر را در حکومت داشت تطبیق نمیکند و معلوم نیست مأخذ این مطلب که چندبار در اثناء «کاشانی نامه» هنگام ذکر زیج خاقانی تکرار شده کدام مدرک قدیم و جدید بوده است.

این توضیح مختصر درباره تاریخ انتقال غیاث‌الدین جمشید به سمرقند که مطلب کاشانی نامه را تأیید نمیکند به هیچوجه از اهمیت و اعتبار این اثر نفیس که حاصل زحمتهای تبعیبات فراوانی است نمیکاهد و امیدوارم خداوند توفیق بدهد تا تمه مقاله ۱۳۱۹ را با ضمایم نویافته در موقع مناسبی بتوانم انتشار بدهم تا صورت نخستین تحقیق شاملی که چهل سال پیش راجع به غیاث‌الدین جمشید کاشانی و آثار علمی او به زبان فارسی شد در اختیار پژوهندگان قرار گیرد و زمینه اینگونه احتمالات از میان برداشته شود.

غیاث‌الدین جمشید گازر زواره‌ای همشهری من که استاد علی بن حسن مفسر زواره‌ای بود کتاب تفسیری داشته که بعدها با تفسیر مفسر دیگری مشتبه گردید. او در آغاز قیام شاه اسماعیل یعنی هفتاد سال بعد از مرگ غیاث‌الدین جمشید منجم، در زواره میزیست و برخی از نویسندگان معاصر این دوتن را باهم اشتباه کرده و یک نفر پنداشته‌اند و در نتیجه تفسیر سید غیاث‌الدین جمشید مفسر گازر زواره‌ای را بر فهرست آثار منسوب به غیاث‌الدین جمشید منجم افزوده‌اند که کاری درست نبوده است.

وقتی دره‌آخدی که نامش را به یاد نمی‌آورم دیده‌ام که میان غیاث‌الدین و میر سید شریف اختلاف نظری در مسأله‌ای وجود داشته است که با تذکر حضور هر دوتن در اصفهان به سال ۸۱۶ به نظر قابل قبول می‌آید، چیزی که پیش از این به نظر قابل قبول نمی‌آمد.